



یادداشت

فرمانده شیفت

نزدیک غروب و هر کسی به کاری مشغول است.
مهران روی تراس نشسته و طراحی می کند و معمولاً سوزه درختان اند استعداد نقاشی اش خوب است و اگر آتش نشان نمی‌شد، نقاش خوبی می شد.
کیاوش توی محوطه روی نیمکت نشسته و برای اردک ها پوست هندوانه خرد می‌کند. همواره در حال یاری رساندن به همه است؛ انسان و حیوان و کمک مالی و غیر مالی و… به قول بچه ها: کلا تو کار خیر ست.
مهرداد در حال درست کردن کوکوی سیب زمینی برای شام است. و هرچند فرمانده شیفت است، اما فرماندهی لوسی ست و همیشه در حال غر زدن که وای دستم سوخت، وای غدام سوخت، وای… بماند که غذا بختن هم بلد نیست؛ اما از حق نگذیرم فرمانده خوبی ست.
فرزاد توی لگهپایی نشسته و مشغول تورق روزنامه امروز است. چند سال قبل در یک مأموریت، پایش لای تردباد یکی از ماشین‌ها گیر می‌کند و تقریباً از میچ قطع می‌شود، اما دکتر که از آشنایان بود و بسیار هم حاذق، پای فرزاد را قطع نکرد و طی عملی چند ساعته و طولانی، پیوند زد. اما فرزاد از آن پس تغییر کرد… و دیگر آن فرزاد سابق نشد.
تعدادی از بچه‌ها مشغول بازی والیبال اند. یک‌مان می‌گویند بچه‌ها بازی را تمام می‌کنند و به یک‌دیگر خسته نبالیدی می‌گویند و هر کدام به سمتی می‌روند.
امان از عدم رسیدگی مسئولان و کمبود امکانات؛ یک اداره و تنها یک سرویس بهداشتی… البته دستنوشته‌ی هم تعریف خودش را دارد. این سرویس که نه هواکشی، نه سیفونی، نه… بچه‌ها همه جمع شدن برای وضو گرفتن…
بعد از نماز نوبت شام است که همه بچه‌های ایستگاه، عاشقانه این بخش از زندگی را دوست می‌دارند.
مهرداد در حال آوردن کوکوهایش است که اعلام حریق می‌شود. بچه‌ها بی‌معللی و خیلی فوری از میله سر می‌خورند و به سمت ماشین‌ها می‌دوند در کسری از ثانیه سوار ماشین‌ها شده و ازیر کشان به سمت موقعیت گزارش شده می‌روند.
خانه‌ای مسکونی آتش گرفته و در طبقه بالایی ساختمان پسر بچه‌ای گیر کرده است.
مهرداد و بچه‌ها مشغول خاموش کردن شعله‌های آتش با شیلنگ‌های آب می‌شوند و کیاوش با تردبان مخصوص بالا می‌رود و از پنجره وارد اتاق شده و بچه را نجات می‌دهد و در آغوش خود پایین می‌آورد. فوری تنفس مصنوعی و ماساژ قلبی را شروع می‌کند. اما بخاطر همین تنفس مصنوعی تا چندروز از خوردن غذا محروم می‌شود؛ بوی گوشت و پوست سوخته تا مدت‌ها در مناشمش باقی می‌ماند.
آتش مه‌ار می‌شود و به اداره بازی می‌گردند.
به اداره که می‌رسند، مهرداد به سراغ کوکوهایش می‌رود و می‌بیند که بچه‌ها همه‌ی کوکوهایش را خورده‌اند و ظرف‌ها را هم شسته و خشک کرده‌اند… مهرداد آماده است که بشیند همان وسط و برای کوکوهایش زار بزند، در کیاوش با یک کاسه سوپ به سمتش می‌آید. سوپ‌های کیاوش که همیشه برای دخترش در اداره درست می‌کند، معروف است. هم به خوشمزگی و سفارشی بودن، هم موجب‌ات خنده و تفریح بچه‌ها را همواره فراهم می‌کند. چرا که کیاوش از آنجایی که همسرش هم کارمند است و وقت زیادی برای غذا پختن ندارد، گاهی اوقات خودش غذای دختر یکی یک‌لانه اش را در اداره درست می‌کند و می‌دهد بچه‌ها برین در خانه پراش… البته هر وقت درست می‌کند بچه‌ها همه جمع می‌شوند و به کمک اش می‌آیند، البته برای خوردن… و کیاوش هم می‌داند که باید بیشتر درست کند. ماجراه‌های کیاوش و دخترش هم در اداره خود، ماجرابی ست…
مهرداد کاسه سوپ را گرفته و خوشحال می‌شود.
صبح زود است و هوا بارانی… بچه‌ها دارند شیفیت را تحویل می‌دهند. اما مهرداد با خیال راحت در لگهپایی نشسته و روزنامه صبح را ورق می‌زند.
کیاوش: مهرداد! مگه تو تمیزی خونه؟
مهرداد: نه امروز کارمن خواسته جانش وابسم.
کیاوش نگاهش می‌کند
مهرداد: بله، اینطوره دیگه… ما خراب رفاققیم…
کیاوش: آفرین… آفرین…
مهرداد: (با اشاره به موتور کیاوش) شما هم نمی‌خواد پورشه تونو از پارکینگ خارج کنید… و سوئیش اش را به سمت کیاوش می‌گیرد.
مهرداد: امروز ماشین لازم ندارم… امروز رو واسه خودت آقایای کن، به خرج من…
و آقایای را طوری ادا می‌کند که هر که نداند فکر می‌کند سوئیش بنزش را به او دهد.
کیاوش چپ‌چپ نگاهش می‌کند و مهرداد برای فرار از نگاهش روزنامه را مقابل صورتش می‌گیرد و می‌خندد.
بارن نم نم شروع به باریدن می‌کند و کیاوش با خود می‌اندیشد که چشم‌های آبی مهرداد چقدر با یونیفرم اداری آه همخوانی دارد.
اما امروز انگار فرق می‌کند؛ چشم‌های مهرداد گویی با آدم حرف می‌زنند… چشم‌های آبی رنگش انگار به آدم لبخند می‌زنند… کیاوش همانطور که به چشم‌های مهرداد فکر می‌کند، دخا‌حافظی کرده و می‌رود. مهرداد روزنامه را به دست می‌گیرد و به خواندن ادامه می‌دهد و به دور شدن کیاوش می‌نگردد.
پس از اندکی روزنامه را می‌بیند و بر می‌خیزد تا برای ناهاز باری دیگر کوکوی سیب زمینی درست کند. کار و سیب زمینی را با آوردن و شروع به پوست کندن می‌کند که انگشتش را می‌برد، چسب زخمی می‌زند و ادامه می‌دهد. بچه‌ها به محوطه می‌آیند و مشغول بازی والیبال می‌شوند.
مهرداد با خود می‌اندیشد که بهتر است به بچه‌ها اطلاع دهد که اگر حریق شد کوکوهایش را نخورند و اگر بخورند…
از پشت بلندگو اعلام می‌کند: همکاران عزیز توجه کنند، همکاران عزیز توجه فرمایید… در صورت همزمانی اعلام حریق با صرف ناهار، تنها دایم کوکوهای مرا که برای ناهار با زحمت و مشقت فراوان می‌پخ، میل نفرمایید. با تشکر، فرمانده شیفت.
بچه‌ها که ابتدا با دقت به صدا گوش سپرده بودند همگی می‌زنند زیر خنده…
مهرداد به طبقه بالا می‌رود و داخل بختجال را نگاه می‌اندازد، یک لفلل دلمه تممه همه دارایی بختجالش آن است و از قارچ خبری نیست. لفلل را برداشته و در اندازه‌های کوچک خرد می‌کند و به این فکر می‌کند که دیروز کوکو اش قارچ هم داشت. کم‌کم نزدیک آنان ظهر می‌شود و کوکوی مهرداد هم تقریباً آماده است. ماهان را می‌فرستد که از آن طرف خیابان آثار ناز بگیرد.
اما اعلام حریق می‌شود و مهرداد و تعدادی از بچه‌ها به مأموریت می‌روند.
کیاوش از دور بوق زنان می‌آید و جلوی لگهپایی می‌ایستد. به ماهان که در حال برش نان‌های تازه ست می‌گوید: سلام ماهان خوبی؟ مه‌راد رو صدا بزن
– سلام آقا کیاوش! آقا مهرداد و بچه‌ها رفتن مأموریت.
– آیا واباشش کوکو آورد، بیا خب اینو بگیر اومد بهش بده بگو زود بخوره سرد نشه بگو با لفلل و قارچ هم هست، سفارشی…
و می‌خندد.
– چشم…
کیاوش از ماشین پیاده می‌شود کوکو‌ها به ماهان بدهد که سهراب از دور دوان دوان و نفس زنان می‌آید و می‌گوید:
– آقا کیاوش… آقا کیاوش… آقا مهرداد رو بردن…
– کجا؟!
– بیمارستان
طرف غذا از دستان کیاوش می‌افتد و پخش زمین می‌شود.
– چرا؟
– دقیقاً نمی‌دونم، اما ظاهراً یک دختر بچه رو از تو آتیش نجات می‌دم… اما خودش گیر می‌کنه…
کیاوش دوان دوان به سمت اتومبیل می‌رود و گزارش را می‌گیرد. وارد بیمارستان شده و با سرعت به سمت اطلاعات می‌رود.
– خاتم به آتش نشان رو آوردن اینجا، ظاهراً…
– بله تو اون اتاق هستن.
و به اتاقی اشاره می‌کند. جلوی در اتاق شلوغ است و کیاوش همکارانش را می‌بیند، از نگاهشان می‌خواند که…
وارد اتاق که می‌شود، ملحفه را روی صورت مهرداد می‌کشند و دکتر تسلیت می‌گوید.
کیاوش به اداره بازی می‌گردد و وارد لگهپایی می‌شود، سکوتی غریب همه جا را گرفته و هیچ صدایی را نمی‌شنود.
نگاهی به ظرف کوکو‌های که مهرداد برای خودش پخته بود می‌اندازد؛ کسی کوکوهایش را نخورده…
افسانه پلیس پایه.
تقدیم به روح پاک شهدای آتش نشان…

«صداها» در کتاب‌روشی‌ها پیچید

رمان «صداها» نوشته ارسولا کروبر لگوین نویسنده آمریکایی به فارسی ترجمه و منتشر شد. به گزارش مهر، نشر نیماژ رمان «صداها» نوشته ارسولا کروبر لگوین نویسنده آمریکایی را با ترجمه بشیر عبدالمهی منتشر کرد. این داستان بلند از سه گانه داستانی این نویسنده انتخاب شده است که سه داستان بلند مستقل و در عین حال به هم پیوسته را شکل می‌دهد. لگوین در دانشگاه رادکلیف و کلمبیا تحصیل کرده است و در زمینه داستان نویسی در ژانر علمی و تخیلی جوایز ادبی متعددی را نیز به دست آورده است. از جمله این جوایز می‌توان به جایزه کتاب سال آمریکا و نیز جایزه استاد بزرگ گاندالف و استاد بزرگ علمی و تخیلی اشاره کرد.

گفت‌وگو با معاون هفته‌نامه «دنیای ورزش»

چگونه قلب یک نشریه ۴۸ ساله از تپش می‌افتد؟



اوایل تابستان ۹۷ بود که هفته‌نامه «دنیای ورزش»، یکی از قدیمی‌ترین مجلات موسسه «طلاعات» در آستانه ورود به ۵۰ سالگی خاموش شد؛ نشریه‌ای که به واسطه جلدهای خاطره‌انگیزش در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ دهن‌ها مانده است. نخستین شماره این هفته‌نامه ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ در تهران به چاپ رسید. پیش از انقلاب، کیهان ورزشی و دنیای ورزش مهمترین نشریات ورزشی محسوب می‌شدند. کیهان ورزشی که ۱۸ آذر ۱۳۴۴ زیر نظر موسسه کیهان شروع به فعالیت کرد، حالا قدیمی‌ترین مجله ورزشی در ایران است و بیش از ۶۳ سال است که منتشر می‌شود. دنیای ورزش هم دومین نشریه قدیمی ورزشی است که ۱۵ سال پس از هفته‌نامه کیهان ورزشی روی دکه‌ها آمد.

خبرفروشی در ایران

مختاریانی درباره وضعیت مطبوعات ورزشی و مشکلات کاغذ و مشکلات مالی که منجر به تعطیلی ناهنگام این رسانه‌ها می‌شود، اظهار کرد: یکی از دلایل تعطیلی هفته‌نامه «دنیای ورزش» همین مشکل کاغذ بود که مجموعه به آن دست و پنجه نرم می‌کرد. از طرفی فضا به گونه‌ای بود که موسسه اطلاعات در رسانه‌های دیجیتال کار خاصی انجام نداده بود، به همین دلیل ما هم نتوانستیم در زمینه نسخه الکترونیکی فعال باشیم؛ با وجود اینکه این هفته‌نامه وارد ۵ سالگی خود می‌شد.

او ادامه داد: در حال حاضر همه رسانه‌های ورزشی درگیر این مشکلات هستند. ما به دلیل اینکه روال کارمان بر خبررسانی بود و در مؤسسه با توجه به اینکه منشور اخلاقی داشتیم، نمی‌توانستیم وارد بسیاری از حوزه‌ها بشویم. در حالی که این روزها رسانه‌ها از این طریق پول درمی‌آورند. ما در حال حاضر رسانه‌هایی داریم که خبرنگار پول نمی‌دهند و می‌گویند خودت برو و پول در بیاور و با خبرفروشی باید اموراتشان را بگذرانند. ما در موسسه‌مان این مسائل را نداشتیم، اما به طور کلی دخل و خرج روزنامه‌نگاران با یکدیگر نمی‌خواند و متراخ بسیار بالاست و به همین دلیل است که روزنامه‌نگاران ورزشی هم به خبرفروشی روی آورده‌اند. وقتی اقتصاد رو به نزول می‌رود، هر همه چیز تأثیر می‌گذارد.

فکری به حال بروز بودن دنیای ورزش نکردیم

معاون سردبیر هفته‌نامه «دنیای ورزش» درباره خروجی و محتوای دنیای ورزش نیز یادآور شد: دنیای ورزش قدیم خبرهایش نو بود. سال‌های اولی که به دنیای ورزش آمده بودم،

ورزشی از قدیمی‌ترین نشریات ورزشی است که پیش از این به شکل سیاه و سفید منتشر می‌شد و به تازگی از حالت سیاه و سفید به رنگی درآمده است. اما آنها نیز با مشکلاتی از قبیل مشکلات مالی مواجه هستند.

اگر جایی فساد است و برمال نمی‌شود، رسانه مشکل دارد

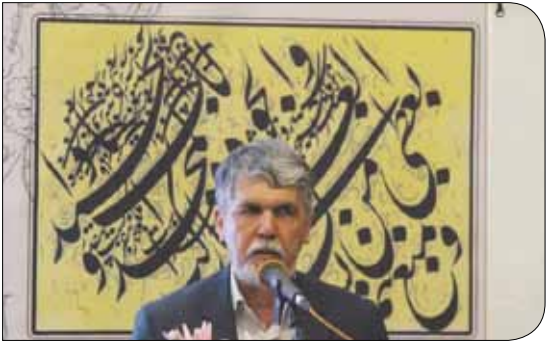
مختاریانی درباره رسانه‌های ورزشی و بازتاب اخباری که در خروجی آنها است، اظهار کرد: اگر می‌بینید جایی فساد است و برمال نمی‌شود بدانید که آن رسانه مشکل دارد. این نشان می‌دهد که ما مشکلاتی در رسانه‌ها داریم که دلیل آن اقتصادی است. در واقع رسانه‌هایی که مشکلات اقتصادی دارند معمولاً نمی‌توانند به عنوان مثال فساد را برمال کنند بلکه باید مدارا کنند. البته رسانه‌های ورزشی سالم زیاد داریم، منتهی فضا طوری نیست که بخواهند تنها به ماجرای فساد بپردازند و این کار را نمی‌کنند بنابراین تا زمانی که رسانه استقلال نداشته باشد این مشکلات ادامه خواهد داشت اما هنوز رسانه‌هایی هستند که شفاف عمل می‌کنند.

سواد رسانه‌ای در رسانه‌های ورزشی برعکس است

مختاریانی درباره زرد بودن مطبوعات ورزشی که هیچگاه سواد رسانه‌ای مخاطب را بالا نبرده است، اظهار کرد: سواد رسانه‌ای مخاطب در رسانه‌های ورزشی برعکس است. یک زمانی رسانه

سید عباس صالحی:

خوشنویسی دریچه‌ای برای دیپلماسی با جهان اسلام است



فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت: خوشنویسی هنر معنوی است که می‌توان آن را به عنوان دریچه‌ای برای دیپلماسی با جهان اسلام به کار برد. به گزارش روابط عمومی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سیدعباس صالحی در آیین پایانی پنجمین دوسالانه بین‌المللی خوشنویسی در قزوین افزود: امروز باید به دیپلماسی هنری خوشنویسی بیش از گذشته توجه کرد تا از طریق آن به ارتباط با جهان اسلام پرداخت. خوشنویسی همیشه خطی از دیپلماسی عمومی ایرانی بوده است و در دوره‌های مختلف تاریخی شاهدیم که از طریق شعر و این هنر، دیپلماسی عمومی و اجتماعی برقرار کرده‌ایم. با وجود تمام اختلاف نظرهای که از حوزه‌هایی که می‌تواند جوامع اسلامی و جوامع شرقی را با ایران مرتبط کند، خط و خوشنویسی است. فضای مجازی امروز، فضای حقیقی زندگی آسانی است و خوشنویسی باید در این فضا جلوه‌ای تازه پیدا کند. وزیر

آغداشلو: وزیری مقدم یکی از قله‌های بلند هنر ایران بود

او افزود: محسن وزیری مقدم هنرمند پرتلاش و جست‌وجوگری بود. همان گونه که خودش در فیلم مستند «هراس پرواز» می‌گوید: «اگر نقاشی نکنم می‌میرم». هنرمند پرتلاش، جدی و مؤثری بود و با وجود این که در دهه پایانی عمرش بخشی از بینایی خود را از دست داد اما تا آخرین روزهای زندگی‌اش نقاشی کرد. در ادامه این مراسم آیدین آغداشلو گفت: در سال‌های اخیر جامعه هنری ما بسیاری از بزرگانش را از دست داده است و من به رسم دوستی و ادب درباره سبازی از آنها سخن گفتام گویی من مرثیه‌خوان چهره‌های فرهنگی کشور شدم. هنرمندان بخشی از جامعه ما را تشکیل می‌دهند که اثر هنری خلق می‌کنند و پس از مرگ آثارشان را از خود برای آیندگان به

او افزود: محسن وزیری مقدم هنرمند پرتلاش و جست‌وجوگری بود. همان گونه که خودش در فیلم مستند «هراس پرواز» می‌گوید: «اگر نقاشی نکنم می‌میرم». هنرمند پرتلاش، جدی و مؤثری بود و با وجود این که در دهه پایانی عمرش بخشی از بینایی خود را از دست داد اما تا آخرین روزهای زندگی‌اش نقاشی کرد. در ادامه این مراسم آیدین آغداشلو گفت: در سال‌های اخیر جامعه هنری ما بسیاری از بزرگانش را از دست داده است و من به رسم دوستی و ادب درباره سبازی از آنها سخن گفتام گویی من مرثیه‌خوان چهره‌های فرهنگی کشور شدم. هنرمندان بخشی از جامعه ما را تشکیل می‌دهند که اثر هنری خلق می‌کنند و پس از مرگ آثارشان را از خود برای آیندگان به

به اشتباه انداختن کودکان در بازنویسی آثار کهن

خواندم که به جای بازنویسی، بدون اطلاع به مخاطب، در آن بازآفرینی انجام شده بود و این تغییر تا سال‌ها من را در مورد تاریخ فرانسه به اشتباه انداخت. رفتار نویسندگان امروز نیز در بازنویسی آثار کهن، کودکان و نوجوانان بسیاری را دچار اشتباه می‌کند. او سپس با بیان این‌که آثار کهن در دست نویسندگان امانت هستند بیان کرد: ما نویسندگان حق نداریم وقتی عنوان «شاهنامه» به یک کتاب می‌گذاریم و معتقدیم بازنویسی انجام داده‌ایم داستان را تغییر دهیم. اگر نویسنده‌ای می‌خواهد تغییری ایجاد کند می‌تواند در قالب بازآفرینی و با نوشتن مقدمه‌ای تحت تأثیر «شاهنامه» و… این کار را انجام دهد. نگاه ما به تاریخ، نگاه عمقی است و نمی‌توانیم تاریخ را با نگاه شخصی خودمان و بدون این‌که چیزی بگوییم تغییر دهیم. این نویسنده کودکان و نوجوانان افزود: کاش ادبیات نوشتاری ما در سینما و تئاتر هم وجود داشت. ادبیات مادر این هنرهاست و کودک و نوجوان نیازمند این بازآفرینی‌هاست. ادبیات تنها شکل مکتوب ندارد و در سراسر دنیا آن را در قالب



او افزود: در طول تاریخ بارها شاهد بوده‌ایم که با خادمین فرهنگ بد رفتاری شده است و این‌که برای خواننده امروز، بستر روایتی مهم‌تر از آشنایی با قواعد شعر است گفت: فرض کنید داستان‌های منظومه‌ای مانند آثار نظامی یا جامی که خوانش‌شان به شعر محض است جذابیت چندانی برای کودک و نوجوان ندارد و با آن‌ها همزادپنداری نمی‌کنند، به این دلیل که ادبیات کهن ما عمدتاً به بزرگسالان تعلق دارند. او در پایان درباره تمایلات متفاوت نسل امروز که نیازمند به‌کارگیری تخیل نویسنده است بیان کرد: در گفت‌وگو با بچه‌ها ما آن‌ها می‌شویم که تمایل دارند داستانی مانند رستم و سهراب به‌گونه‌ای متفاوت پیش بروند؛ این تمایلات جذاب نسل نوست و به نویسنده این امکان را می‌دهد تا با اطلاع به مخاطب تخیلش را به کار گیرد و حتی از زبان طنز استفاده کند و فضای جدیدی را خلق کند. البته حتی در بازآفرینی هم بهتر است به بستر روایتی متن وفادار باشیم.